

The Position of Woman and the Ontological and Soteriological Explanation of Wifehood in Echart's Perspective

Fatemeh Mirrahimi

Master's Degree Student in Comparative Mysticism, Faculty of Theology and Religions,
Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. fmirrahimi@yahoo.com

Mohammad Rasool Imani Khoshkhoo

Assistant Professor, Faculty Member, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran,
(Corresponding author), M_ imanikhoshkhoo@sbu.ac.ir

۱۴۳

پژوهشنامه ادیان

Abstract:

Eckhart, sometimes places women in a position inferior to men, while at other times he defines an equal status for both. He has sought to explain the emergence of existence and the evolution of the soul using the principle of duality and the union of masculine and feminine elements. This article aims to provide evidence for the superiority of his egalitarian perspective in gender discussions and to demonstrate the equal spiritual potential of both genders throughout spiritual stages by elucidating the principle of duality in Eckhart's ontology. Considering Eckhart's thoughts on the emergence of existence and the return of the soul to the One reveals that the manifestation of the Word and indeed all existence from the Father, as well as the soul's return to the One, results from the union of the two principles of agent and patient. Femininity and masculinity should not be regarded as fixed principles that allow for the superiority of one over the other; rather, depending on their position within different levels of existence, these two principles can interchange their roles. Such a perspective helps us to consider femininity and masculinity in interaction with one another in the human realm.

Keywords: Gender, Marriage, Eckhart, Femininity, Jesus, Discontinuity.

جایگاه زن و تبیین هستی‌شناختی و نجات‌شناختی زوجیت از نگاه اکهارت^۱

فاطمه میررحیمی^۲ محمدرسول ایمانی خوشخو^۳

چکیده

۱۴۴

پژوهشنامه ادیان

مایستر اکهارت، در رساله‌ها و مواعظ خود، تحت تأثیر گفتمان ایجاد شده توسط جوامع بیگنی آلمان حول موضوع استعداد معنوی زنان، گاه ایشان را در جایگاه فروتر از مردان قرار داده و گاه جایگاهی یکسان برای هر دو تعریف می‌کند. مباحث جنسیتی در قالب مفهوم زوجیت نیز در نظام هستی‌شناختی و نجات‌شناختی او نیز رسوخ کرده و کوشیده است نحوه ظهور هستی و نیز تکامل نفس را با استفاده از قاعده زوجیت و اتحاد دو عنصر مردمانه و زنانه تبیین کند. این مقاله بر آن است با تبیین اصل زوجیت در هستی‌شناسی اکهارت، دلیلی بر رجحان دیدگاه تساوی‌انگارانه وی در مباحث جنسیتی و اثبات استعداد معنوی یکسان هر دو جنس در طی مراحل معنوی به دست دهد. ملاحظه اندیشه اکهارت در خصوص نحوه پیدایش هستی و نیز بازگشت نفس به امر واحد نشان می‌دهد که ظهور کلمه و بلکه تمام هستی از پدر و بازگشت مجدد نفس به امر واحد، در نتیجه اتحاد دو اصل فاعل و منفعل است و زنانگی و مردانگی را نباید اصول ثابتی در نظر گرفت و به برتری یکی بر دیگری حکم کرد؛ چراکه بسته به قرار گرفتن در مراتب مختلف هستی، این دو اصل می‌توانند نقش خود را جابجا کنند. چنین دیدگاهی به ما کمک می‌کند تا در عالم انسانی نیز زنانگی و مردانگی را در تعامل با یکدیگر لحاظ کرده و برای یکی نسبت به دیگر رجحانی قائل نشویم.

سال ۱۹، شماره ۳۵، بهار و تابستان ۱۴۰۳

کلید واژه: جنسیت، زوجیت، اکهارت، زنانگی، مردانگی، عیسی، انقطاع، نکاح روحانی

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۰۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۵

دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد رشته عرفان تطبیقی، دانشکده الهیات و ادیان، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. 2.

fmirrahimi@yahoo.com

استادیار، عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول): 3.

m_imanikhoshkhoo@sbu.ac.ir

۱ مقدمه

یوهانس اکهارت (۱۲۶۰-۱۳۲۷ میلادی) که بیشتر با نام مایستر اکهارت شناخته می‌شود، به عنوان یکی از برجسته‌ترین نمایندگان عرفان مسیحی و الهیات فلسفی، به دنبال آشتی دادن اعتقاد سنتی و کتاب مقدّسی مسیحی با متافیزیک نوافلاطونی بود و این رویکرد در هستی‌شناسی او نیز نقش مهمی را ایفا کرد. از جمله مسائل مطرح در مورد اکهارت دیدگاه خاص وی در مورد جنس زن است. دو رویکرد در آثار او به چشم می‌خورد. برخی تعبیر وی به گونه ایست که برداشت می‌شود وی باورمند به برتری جنس مرد بوده و برای زنان استعداد معنوی کمتری نسبت به مردان قائل است. اما در اکثر موعظه‌های او برابری این دو جنس در نظر گرفته شده است.

به طور کلی اهمیت یافتن موضوع زن و مسئله زنانگی در رساله‌ها و مواعظ اکهارت را باید در چهارچوب اوضاع جوامع دینی و باورهای اجتماعی در مورد فعالیت زنان در عصری که در آن می‌زیست ارزیابی کرد. دیدگاه او در مورد جنس زن و استفاده از عنصر زنانگی در مباحث الاهیاتی متأثر از نحوه تعامل او با «بگین»^۱ها در آلمان بود. (Fox, 2013, p.83) جوامع بگینی برای مدت طولانی در قاره اروپا چالشی برای اسقف‌ها بودند، زیرا این زنان معتقد، با ریاضت‌های سخت و زندگی زاهدانه در هیچ‌یک از مقوله‌های موجود برای زندگی مذهبی زنان قرار نمی‌گرفتند و به دنبال اتحاد نفس با خدا و آزادی از محدودیت‌های اخلاقی متعارف بودند. محکوم شدن بگین‌ها در شورای وین به اتهام داشتن دیدگاه‌های بدعت‌آمیز باعث شد تا اکهارت در سال ۱۳۱۳م در استراسبورگ با بسیاری از صومعه‌های زنان در جنوب غربی آلمان ارتباط داشته باشد و این رابطه متقابل بین اکهارت و این گروه و تأثیر دیدگاه برخی از این زنان بگینی در آرای اکهارت به وضوح قابل مشاهده است. (Hollywood, 1991) در همین دوه بود که اکهارت کتاب *تسلی الهی* و کتاب در مورد *انسان نجیب* خود را نوشت. به تعبیر رولدف اتو، در کتاب *تسلی الهی* نوعی ایمان کاملاً ساده و حقیقی به خدا را، هم پیش از ورود به نظریه پردازی عرفانی خویش و هم به عنوان بخشی از این نظریه پردازی تبلیغ می‌کند. (اتو، ۱۴۰۰، ص ۲۲۵) با این وجود، به واسطه آن از سوی اسقف اعظم کلن و اقدامات دادگاه تفتیش عقاید تهدید شد و در نهایت در سال ۱۳۲۶م به همان بدعت‌هایی که بگین‌ها به آنها متهم شده بودند، متهم گشت.

(Davies, 1994, p 31-45) او در سال ۱۳۲۷م، از سوی کلیسا محکوم شد و دفاعیه‌ای برای پاپ رم فرستاد، ولی فرجام‌خواهی او رد شد. در مجموعه آثار و مواعظ او بیست و هشت ماده شناسایی شد که هفده مورد از آنها «حاوی خطا یا نشانه بدعت» و یازده مورد از آنها «بدخواهی یا مظنون به بدعت» شناخته شدند. (Ibid, p.22)

در چنین فضائی طبیعی به نظر می‌رسد اکهارت به موضوع جنسیت و مسئله زنانگی توجه خاصی را مبذول داشت و در فلسفه خود نیز از موضوع زوجیت، برای سامان دهی به نظام هستی‌شناختی سود جوید. اگرچه تعابیر اکهارت در مورد جنس زن یکسان نبوده و بعضاً متفاوت و بلکه متعارض هستند، ولی کنکاش در نقشی که برای زوجیت در پیدایش هستی و رجوع آن به امر واحد در نظر می‌گیرد، می‌تواند ما را به این نتیجه رهنمون شود که تعابیر تساوی انگارانه اکهارت در مورد زن و مرد و اثبات استعداد یکسان معنوی برای هر دو، منطبق بر دیدگاه هستی‌شناختی وی بوده و دیدگاه اصلی اکهارت را تشکیل می‌دهد و این تعابیر را باید ملاک قضاوت در مورد نظرات وی در مورد زنان تلقی کرد.

این تحقیق بر آن است تا پس از اشاره به دیدگاه متفاوت اکهارت در مورد جنس زن، با بررسی دقیق موضوع زوجیت در هستی‌شناسی وی و نقشی که در پیدایش هستی و کمال نفس ایفا می‌کند یافته فوق را مدلل ساخته و شاهی برای اثبات نگاه تساوی انگارانه اکهارت به دست دهد. لازم به ذکر است با توجه به اینکه در خصوص مجموعه آثار اکهارت، اعم از رساله‌ها و موعظه‌ها به جز برخی موارد نادر مانند ترجمه موعظه مربوط به مریم و مارتا توسط دکتر پازوکی، کار ترجمه تخصصی صورت نگرفته، لذا به منظور آشنایی با آراء اکهارت و نقل قول، برخی از موعظه‌ها به صورت اولیه از برگردان انگلیسی به فارسی ترجمه شد و البته تطبیق بین نسخه آلمانی و انگلیسی برای دقت معادل‌گزینی‌ها امری ضروری و بسیار مفید است.

۲ اکهارت و جنس زن

در بررسی دیدگاه اکهارت در مورد جنس زن به طور کلی می‌توان دو رویکرد متفاوت را در رساله‌ها و مواعظ وی مشاهده کرد، هرچند بر اساس شواهدی که از برخی آثار اپوکریفایی که به اکهارت پرداخته‌اند، می‌توان ادعا کرد نظرات او در مورد برابری و همترازی دو جنس بر دیدگاه‌های برتر اندیشانه وی نسبت به جنس مرد غلبه دارد. (McGinn, 1997, p.161)

۲,۱ تعابیر ناظر به برتری جنس مرد

اکهارت در برخی تعابیر، طبق نظریه رایج فلسفی و باورهای دینی زمان خود، جنس مرد را برتر از جنس زن دانسته و از حیث استعداد نیل به کمال وجودی، مردانگی را در مرتبه بالاتری قرار داده است؛ به طور مثال در یکی از رساله‌های خود، در تبیین لزوم پوشش سر برای زنان، آن را در سایه تمایل نفس زنان به عالم مادون و مادیات و توجه به سمت غیر خدا تبیین کرده و با قیاس عدم پوشش سر مردان به دلیل تمایل آنان به سمت ابدیت و خدا، اینگونه بیان می‌کند:

«سنت آگوستین می‌گوید وقتی نفس انسان به‌طور کامل به سمت ابدیت و تنها به سمت خدا چرخانده می‌شود، آنگاه تصویر خدا به شدت می‌درخشد، اما وقتی نفس انسان به سمت بیرون چرخانده می‌شود، حتی به سمت تمرین فضایل بیرونی، این تصویر کاملاً پنهان می‌شود. به همین دلیل است که زنان سر خود را می‌پوشانند، درحالی‌که مردان سر خود را باز می‌کنند.» (Davies, 1994, p 137)

همچنین اکهارت در یکی از موعظه‌های خود به تمایز و برتری انسان نسبت به موجودات دیگر اشاره کرده و در این میان، مرد را هدف غایی خلقت انسان و زن را صرفاً به عنوان وسیله ای برای توالد و ازدیاد نسل در نظر می‌گیرد و تولد زن را خلاف مسیر صحیح طبیعت می‌داند. در واقع، طبیعت به واسطه زن، مادیات را شکل می‌دهد و خداوند روح را در آن می‌دمد. کار زن مرتبط با فرآیند طبیعت است و بعد از خاتمه یافتن این فرایند، دیگر به آن نیازی نیست. وی می‌نویسد:

«هدف طبیعت همیشه تولید یک مرد است. یک زن تنها زمانی به دنیا می‌آید که طبیعت منحرف یا مسدود شود... اما در جایی که کار طبیعت به پایان می‌رسد، خدا کنترل را به دست می‌گیرد و شروع به آفرینش می‌کند، زیرا اگر زن نبود، مرد نیز وجود نداشت.» (Ibid, p 155)

از جمله تعابیر و مواعظ دیگری که ممکن است برتری‌انگاری مردانگی بر زنانگی از آن برداشت شود، جایی است که وی مردانگی را نماد فاعلیت و بالاترین قوه روح معرفی کرده و زنانگی را نماد انفعال می‌داند. وی با اشاره به متن مقدس می‌گوید:

«من اغلب گفته‌ام که دو قوه در نفس وجود دارد: یکی مرد و دیگری زن. اکنون می‌گویم خوشا به حال مرد. قوه‌ای در نفس که مرد نامیده می‌شود، بالاترین قوه روح است که خداوند در آن می‌درخشد و آشکار می‌شود» (Ibid, p.186).

در این متن وجه فاعلی، وجه مردانه و وجه قابلی و پذیرنده یا انفعالی، زنانه معرفی شده و از سیاق متن می‌توان پی برد که وی برای جنبه فاعلی شرافت و برتری نسبت به جنبه انفعالی قائل است، هرچند اگر این مطلب را صرف نام‌گذاری و استعاره تلقی کنیم نمی‌تواند حاکی از نگاه برتری انگارانه مردان نسبت به زنان باشد.

۲-۲- تعابیر ناظر به همترازی جنس مرد و زن

اکهارت در برخی دیگر از تعابیر خود معتقد به برابری زن و مرد در برابر خداست و علیه تبعیض زنان در کلیسا انتقاد می‌کند. از دید او، زنان نیز می‌توانند به مردان درس بدهند و از آنها بالاتر باشند؛ زیرا خداوند به زنان همان نور و حکمتی را که به مردان داده است، عطا می‌کند. وی تصریح می‌کند فرشتگان، مردان و زنان و همه مخلوقات وقتی برای اولین بار از خدا پدید می‌آیند، برابر هستند. (Ibid, p. 212)

در کلمات اکهارت چه در مقام ستایش و تایید توانمندی و داشتن استعداد در پیمودن مسیر سلوک و چه در مقام نکوهش و مذمت، تساوی انگاری بین جنس و زن و مرد به وضوح قابل مشاهده است. از دیدگاه وی چه مردان و چه زنان به سوی تعالیم و اندرز خدا و حکمت الهی خوب سرعت می‌گیرند و به دنیا پشت می‌کنند و روی خود را به سوی خدا می‌چرخانند. (Ibid, p.135) چه زن و چه مرد در صورت خوب بودن با خود «نیکی» برابرنند. (ibid, p.22) هر دو در صورت انقطاع، توسط خداوند مورد پذیرش قرار می‌گیرند. (Ibid, p.29) هر دو اگر به خاطر خدا عمل کنند و رنج بکشند، از هر جهت آرام خواهند بود. (ibid, p.124) هر یک از زن و مرد در صورت عادل بودن در خدا زندگی می‌کنند و خدا در ایشان زندگی می‌کند. (Ibid, p 179) در مقام نکوهش نیز اکهارت به هر دو دید یکسانی داشته و بیان می‌کند مردان و زنان بالذات جز شرارت و ضعف چیزی ندارند و هر آنچه خوب و نیکی است، توسط خدا به آنها قرض داده شده، نه آنکه به ملکیت آنها درآورده باشد. (Ibid, p.110)

اکهارت در یکی از موعظه‌های خود از زنی پرهیزکار، به عنوان نمونه یک انسان که نفس او به مقام انقطاع رسیده یاد می‌کند؛ چراکه روزی شکنجه‌های وحشتناک که بر هفت پسرش وارد شده بود را دید و با این حال، هر یک را ترغیب کرد که نترسند و با میل و رغبت از جسم و جان خود در راه عدالت خدا دست بشویند. (Ibid, p.129)

مرور عبارات تساوی انگارانه اکهارت ما را به این نظر متمایل می‌سازد که دیدگاه وی در خصوص جنسیت باید عمیق‌تر از آن باشد که با اتخاذ رویکردی تبعیض انگارانه، مردانگی را در مرتبه‌ای برتر از زنانگی قرار دهد. آنچه این گمانه را تقویت می‌کند نگاه کلان اکهارت در مورد نحوه پیدایش هستی و بازگشت آن به مبدأ اولیه است. اکهارت با استفاده از مسئله زوجیت بخش‌های مختلف نظام هستی‌شناختی و نجات‌شناختی خود را چفت و محکم می‌کند و در قوس نزول و قوس صعود با استفاده از مسئله زوجیت و تعامل دو عنصر فعال و منفعل هستی، پروسه خلقت و مسیر تکامل نفس را تبیین می‌کند. بدیهی است تعریف نقش یکسان برای دو عنصر زوجیت در عالم تکوین، بر نظرات او در مورد جنسیت نیز سایه افکنده و در ساحت انسانی نیز از حیث تکوین جایگاهی برابر دو جنس در نظر خواهد گرفت. در ادامه به تشریح این مسئله خواهیم پرداخت.

۱۴۹

پژوهشنامه ادیان

۳ زوجیت در پیدایش هستی

اکهارت در هستی‌شناسی خود به‌نوعی قائل به زوجیت در مراتب مختلف هستی است. در دیدگاه او برای ظهور کلیه موجودات از امر واحد، زوجیت و اتحاد و در نتیجه آن، تولد، نقش محوری دارد و اقوم پسر و روح‌القدس براساس زوجیت و تولد پدید می‌آیند، بدین شکل که پدر به‌عنوان واحد، پسرش را به‌عنوان کلمه متولد می‌کند و پدر و پسر منشأ پدیدار شدن روح‌القدس می‌شوند. (Davies, 1994, p 273) نکته مهم در این طرح پذیرش نقش فاعلی و انفعالی به صورت چرخشی است به این معنا که اقوم پسر برای تولد و آفرینش با اقوم پدر همراهی می‌کند و فاعل است و همو برای اینکه خود از پدر تولد یابد، در نقش منفعل ظاهر می‌شود. لذا عنصر زنانه و مردانه در هستی‌شناسی اکهارت عناصر ثابتی نیستند بلکه نقش‌های متغیری هستند که می‌توانند در موقعیت‌های متفاوت، جای خود را با یکدیگر عوض کنند.

برای بررسی موضوع زوجیت و نقش عنصر زنانه در پیدایش هستی لازم است ابتدا مبدأ هستی یعنی امر واحد را بررسی کنیم و سپس با فرآیند پدیدآمدن سلسله مراتب وجود، که اکهارت با عنوان تولد کلمات از آن یاد کرده، آشنا شویم.

۳-۱- واحد و تثلیث

اکهارت واحد را متعالی از همه موجودات، ورای اقایم ثلاثه و فراتر از خیر و فوق همه صفات می‌داند و مشابه فلوپین واحد را بی‌نام و نشان تعریف می‌کند.^۱ واحد نامتناهی است. نامتناهی با هیچ موجودی جز با عدم مغایر نیست و بیرون از نامتناهی صرفاً عدم است. واحد کامل‌ترین، بسیط‌ترین و عام‌ترین وجود و علت موجودات است. (McGinn, 1986, p 79) اکهارت در موعظه‌ای می‌گوید:

«ذات الوهی باید یگانه، بسیط، بدون صفت یا طبیعت فردی باشد، که در آن نه پدر است و نه پسر و نه روح القدس، به این معنا و در عین حال، هنوز چیزی است که نه این است و نه آن.» (Davies, 197-198, p 1994)

۱۵۰

پیش‌گامه ادیان

امر واحد به دلیل این واقعیت که کاملاً واحد و بسیط است، از هر چیز دیگری متمایز می‌شود و هر آنچه غیر اوست، چندگانه و متکثر خواهند شد. اما همین امر یگانه در رابطه‌ای پویا با ما باقی جهان چندگانه قرار دارد و همه آنها از او سرچشمه می‌گیرند. یگانه از جهتی در همه جا حضور دارد، زیرا همه چیز فقط با ارجاع به آن وجود می‌یابد، و از جهتی دیگر از همه چیز غایب است؛ زیرا همه اشیاء دارای تجربه چندگانه هستند و تجربه یگانه برای آنها ممکن نیست.

الهیات اکهارت، الهیاتی وحدت وجودی است، با این حال، چالش اکهارت دومینکن، اساساً ایجاد یک متافیزیک قوی مبتنی بر امر واحد در زمینه مکاشفه مسیحی است که آموزه‌های تثلیث و تجسم در سطح الوهیت در آن موجود است. اکهارت در حالی وظیفه تبیین تثلیث را بر دوش خود احساس می‌کند که تأکید می‌کند هر کثرتی حتی اوصافی مانند «خیر محض»، «قادر مطلق» و غیره در امر واحد راه ندارد؛ چراکه چیزی بر ذات بسیط امر واحد اضافه کرده و در نتیجه، او را پنهان می‌کند. (Ibid, p 218-222)

اکهارت می‌کوشد وحدت خدا را در مرتبه‌ای بالاتر از هر کثرتی قرار دهد لذا در برخی موعظه‌های خود، ذات الوهی را حتی بالاتر از سه اقنوم جای می‌دهد. «سه گانگی» و «یگانگی» که دو گرایش مقابل هم هستند، هر دو در دیدگاه اکهارت وجود دارد و او در پی ارتباط آن دو

۱. فلوپین: "واحد همه چیز است و در عین حال هیچ یک از چیزها نیست." (انثاد ۵. رساله ۲. فصل ۱) از یک طرف واحد نه تنها در همه موجودات حضور دارد، بلکه عین آنهاست و از طرف دیگر واحد دارای یک مرتبه بی‌نام و نشان است که هیچ چیز را بدانجا راهی نیست.

است. یکی از راه‌های ایجاد این ارتباط، ایدهٔ باروریِ خداست که به شدت در اندیشه او دیده می‌شود. خدای پدر دائماً خدای پسر را به دنیا می‌آورد و پیوسته خود را در درون تثلیث و در درون نفس انسانی بازتولید می‌کند. به واسطه همین فرایند زایش و تولد است که مباحث مرتبط با زوجیت، تناکح و عنصر زنانه در هستی‌شناسی او نمایان می‌گردد.

البته در تلاش اکهارت در ایجاد سازگاری بین یگانگی و سه گانگی و توحید و تثلیث ابهاماتی نیز بر جای مانده است. ابهاماتی مانند اینکه آیا واحدِ فوق وجود و بی‌نام، همان اقنوم پدر است یا اینکه فوق هر سه شخص تثلیث اعم از پدر و پسر قرار دارد و خود را در مرتبه الوهیت در کسوت پدر، پسر و روح القدس ظاهر کرده است؟ اکهارت از یک سو، به واحد فلوپینی وفادار است که بی‌نام و نشان و فراتر از فعل و صفت است و از سوی دیگر، به عنوان یک مسیحی به خدایی باور دارد که در عین وحدت جوهری دارای سه اقنوم است و این سه اقنوم به رغم تفاوت نقش‌هایشان، همه صفات و افعالی که برای خدا بودن لازم است را به طور کامل دارا هستند. لذا در آثار اکهارت هر دوی این وجوه دیده می‌شود. گاهی واحد همان پدر است و گاهی فوق آن تعریف می‌شود. (توران، ۱۳۹۰، ص ۲۴۰-۲۴۱) در هر صورت، همانگونه که برخی محققین بیان کرده اند، چه این ادغام را موفقیت‌آمیز بدانیم و چه احساس کنیم که تنش‌هایی در شرح اکهارت از تثلیث و تجسم همراه با یگانگی باقی مانده است، کار او به عنوان یکی از سنتزهای بزرگ الهیاتی و فلسفی قرون وسطی در خور توجه است. (Ibid, p.18-20)

۳-۲- ظهور یا تولد کلمات الهی

برای فهم نقش زوجیت در تولد کلمه الهی باید به نحوه خلقت و پروسه ظهور کائنات از دیدگاه اکهارت نظری افکند. از نظر وی، آفرینش رویدادی نیست که در گذشته‌ای دور واقع شده و ما پیامدهای آن را امروز تجربه می‌کنیم، بلکه یک فرآیند مداوم و پویاست. همچنین به معنی خلق از عدم نیست، بلکه پدیدارشدن و ظهور است. اکهارت مانند بسیاری دیگر از متکلمان قرون وسطایی، تأکید زیادی بر وجود مخلوقات در علم (ذهن) خدا دارد. از دیدگاه وی رابطه بین جهان و خدا نه عینیت است و نه تباین کامل، لذا پیوسته در پی حفظ واقعیت مخلوقات است، به گونه‌ای که عدم تباین خالق از آنها نیز حفظ شود. برای تبیین این گونه ارتباط، اکهارت از استعاره «قرض دادن» استفاده می‌کند، به این معنا که هستی تنها به مخلوقات «قرض» داده شده و هرگز به طور

واقعی به مالکیت خود آنها در نیامده است. به تعبیر وی «کلمه به بیرون جاری می‌شود و در عین حال، در درون باقی می‌ماند و همه موجودات به بیرون سرازیر می‌شوند و در عین حال، در درون باقی می‌مانند. (کاکائی، ۱۳۹۳، ص ۲۳۷) به گفته اکهارت، اصل فلسفی که مانع از فروپاشی کامل کثرت به یک هویت وجودی واحد با خدا می‌شود، این است که ویژگی‌ها در یک حالت مندمج، در موجودات منفرد وجود دارند، بدن معنا که درحالی که موجودات متکثر واقعیت دارند، اما تمامی آنها کاملاً در درون خدا متحد و بسیط هستند. (Ibid, p.22) تنها استثنا بر این قاعده عنصری است که در درون انسان قرار دارد و اکهارت آن را «نفس»، «نور»، «ذات نفس»^۱، «اخگر نفس»^۲ یا به طور کلی تر، «عقل» می‌نامد. همین عنصر است که وحدت ما، متعالی بودن ما و تمایز ما را از سایر مخلوقات رقم می‌زند و ما را به موجودی با شباهت ویژه به خدا تبدیل کرده و زمینه ساز صدور متفاوت از ذات خداوند می‌گردد و اکهارت آن را همان تولد از ذات پدر می‌داند.

۳-۳- عقل تولد یافته از پدر به مثابه زهدان هستی

اکهارت بر اهمیت وجود تصویر الهی در نوع انسان، بنا بر سنت یهودی- مسیحی، تأکید می‌کند. ایده اصلی وی تقارن متعالی بین نفس انسان و خداست که به طور خاص در موعظه ۲۰ و به طور گسترده در سراسر آثار او به چشم می‌خورد. این مفهوم مسیحی از دو منبع گرفته شده است. منبع اول، فصل اول سفر پیدایش، آیه‌های ۷ تا ۲۶ است که می‌گوید بشر «به صورت» خدا آفریده شده است و منبع دوم الهیات تثلیث است که ادعا می‌کند پسر «تصویر» پدر است و پسر توسط پدر ایجاد می‌شود، اما با او یکسان می‌ماند. در نتیجه پسر آینه تمام نمای واحد یا اقنوم پدر است. اکهارت بیان می‌کند:

"اقنوم پسر در الوهیت، به اعتبار وصف خاص خود چیزی نیست مگر آینه تمام نما، حقیقی و کامل واحد، یا همان پدر آسمانی" (Colledge, 1981, p 227)

اکهارت از همین ایده استفاده می‌کند تا رابطه بین خدای پدر و عقل بشری به منزله پسر را تبیین کند؛ به این صورت که دومی توسط اولی تولید می‌شود، اما به نحو بالقوه با او یکسان باقی می‌ماند. (Davies, 1994, p 20-24) بدین معنا که خدای پدر تمامی صفات و کیفیات الوهی را به نحو

1. ground of the soul
2. spark of the soul

بالقوه در او قرار می‌دهد. اما این بدان معنا نیست که ما خدا هستیم. رویکرد او همیشه به آن چیزی است که می‌توانیم باشیم، یعنی به پتانسیل ما است، اگرچه او کاملاً تشخیص می‌دهد که به‌عنوان مخلوقات زمینی نمی‌توانیم از محدودیت‌های حالت تجسم‌یافته خود فرار کنیم. (Ibid, p 227-236)

در موعظه ۲۳، اکهارت بیان می‌کند چیزی در مورد عقل وجود دارد که آن را به تصویر خدا در درون ما تبدیل می‌کند. او به برخی وجوه شباهت خداوند با عقل اشاره می‌کند. مانند اینکه «عقل» از اینجا و اکنون جدا شده است. خالص و با هیچ چیز دیگری آمیخته نیست و هیچ شباهتی به هیچ چیز دیگری ندارد و همانطور که خدا بالاتر از فرشتگان، «بی‌نام‌تر از نام» است و «ناشناخته‌تر از شناخته‌شده» است. (Ibid, p. 152-156) عقل ذاتاً به قلمرو واحد الهی معنوی و یگانگی متعالی تعلق دارد. او استعاره‌های بسیاری را در این زمینه به کار می‌برد، تا نشان دهد نفس و عقل نیز فراتر از مفهوم‌سازی است. از دید او تصویر الهی به‌هیچ‌وجه چیزی نیست که به نفس «افزوده» شده است؛ بلکه تصویر الهی به‌عنوان یک پتانسیل به‌صورت بالقوه در درون ماست که از طریق آن، نفس می‌تواند به ابتهاج از وحدت با خدا برسد.

اکهارت تأکید می‌کند واحد یا پدر، چیزی از کمالات خود را از پسر دریغ نکرده و کل آنچه را در او مکنون است، در پسر ظاهر کرده است. پسر کلمه الهی است و خداوند با تکلم کلمه، خود را و همه چیز را در شخص دیگری تکلم می‌کند و به او طبیعت خود را می‌بخشد. (Ibid, p 190-191) در این تکلم، پدر فاعل و عنصر مذکر و پسر، پذیرنده و عنصر مؤنث است. حقیقت در پی تولید عین خود و یا لااقل، مثل خود است و خداوند که دارای قدرت کامل است، می‌تواند خود را به‌عنوان پسر متولد کند. پسر به‌عنوان کلمه الهی، کسی است که پدر، همه چیز را در او تکلم کرده و لذا ایده‌های همه اشیاء در پسر مندرج هستند. به عبارتی، می‌توان گفت ایده‌های همه اشیاء بدون محدودیت‌های زمانی و مکانی در کلمه الهی مندرج هستند. اکهارت در یکی از موعظه‌های خود می‌گوید:

«پدر در این کلمه، کل موجودات عاقل را به‌عنوان مخلوقاتی که بر حسب صورت همانند کلمه هستند و هنوز در باطن هستند و پدیدار نشده‌اند را اظهار می‌کند. این موجودات عقلانی وقتی وارد عالم خارج می‌شوند، هر کدام وجودی متمایز می‌یابند.» (Davies, 1994, p 190-191)

لذا حقیقت انسانی یا همان عقل تولد یافته را می‌توان به مثابه زهدانی در نظر گرفت که گوهر و حقیقت تمام موجودات به صورت مندمج و به صورت نطفه در او قرار گرفته است و در نهایت از او متولد شده و به صورت موجودات متکثر ظاهر می‌شوند؛ دقیقاً بسان نقشی که عنصر زنانه در فرایند تولید مثل و زایش بر عهده دارد.

۳-۴- روح القدس و پیدایش از دوگانه پدر و پسر

پیدایش روح القدس نیز حاصل تقارن خدای پدر با عقل است. اکهارت روح القدس را متصف به صفت عشق می‌داند و به همین دلیل، معتقد است چون عشق، رابطه‌ای دوسویه و حاصل از اتحاد و یگانگی است، پس روح القدس باید از دو چیز، از آن حیث که یکی هستند، پدید آید. بنابراین، روح القدس از پدر و پسر پدید آمده است. در اینجا نیز پدر و پسر زوجی را برای پدیدارشدن روح القدس تشکیل می‌دهند که یکی فاعل و دیگری منفعل است. اکهارت پس از اشاره به نحوه صدور کلمه از ذات پدر، به نحوه ظهور روح القدس از آن دو اشاره می‌کند:

«پدر چشم قلب خود را به سوی وجود خود که طبیعت اوست، می‌چرخاند و به خود خیره می‌شود. هنگامی که او خود را می‌بیند، تمام جهان، تمام کثرات، تمام امتیازات و همه چیز را با هم در خود می‌بیند. در همان نگاهی که با آن به خود می‌نگرد، کلمه را شکل می‌دهد و با خود در کلمه و با تمام کلمات و با همه چیز صحبت می‌کند... شخص سوم تثلیث که روح القدس است، از هر دوی آنها ظهور می‌کند و از این طریق راهی گشوده می‌شود که خدا همراه با همه چیزهایی خواهد بود که خلق شده اند.» (Ibid, p 273)

اکهارت از یک طرف روح القدس را عامل ایجاد عشق ما به واحد می‌داند (Ibid, p 108) و از طرف دیگر، «کلمه» یا «مسیح» را عامل همانندی ما به واحد معرفی می‌کند. (Ibid, p 191) می‌توان گفت از دید اکهارت، واحد یا پدر دو تجلی یا فیضان دارد. یک فیضان درونی در الوهیت که به موجب آن پسر از پدر و روح القدس از پدر و پسر صادر می‌شود و سپس این الگوی فیضان درونی، علت و الگوی فیضان بیرونی شده و به موجب آن مخلوقات به موجب اسم «خیر» پدید می‌آیند. (McGinn, 2001, p 217) پدر همه خیرات را به پسر و روح القدس عطا کرده و پدر هر دوی آنهاست و به همین دلیل، پسر و روح القدس واجد همه خیرات هستند. در مرتبه بعد، پسر (کلمه) و روح القدس واسطه بین پدر و مخلوقات می‌شوند. مخلوقات مانند پسر و روح القدس

نیستند که واجد همه خیرات باشند، بلکه خیرات به صورت موقتی در آنها به ودیعه گذاشته شده است. بر این اساس، پسر و روح القدس برای خلقت مادون خود، فاعل و عنصر مذکر هستند و هر آنچه این فیضان را دریافت می‌دارد، در مقام پذیرش و انفعال قرار گرفته و به مثابه عنصر مؤنث یا زنانه تعریف می‌شوند. لذا غیر از واحد، هر آنچه به واسطه فاعلیت واحد پدیدار می‌شود را می‌توان عنصری زنانه در نظر گرفت که در مقام انفعالی، پذیرنده فعل واحد است و از جهتی دیگر، چون مادون خود را پدید می‌آورند، فاعل و عنصر مردانه در هستی‌شناسی اکهارت هستند.

۴ زوجیت در نجات‌شناسی و تکامل نفس

در قسمت قبل به موضوع زوجیت در نظام تکوین و نحوه استفاده از آن برای تبیین نحوه ظهور کثرت از وحدت، توسط اکهارت، اشاره شد و بیان گردید کامل‌ترین موجود یعنی نفس انسانی، صورت تمام عیار امر واحد یا همان پسر تولد یافته از پدر است. در نجات‌شناسی اکهارت روند ظهور مخلوقات در نهایت در حرکتی معکوس، از طریق نفس انسانی مجدداً به سمت امر واحد پیش رفته و با او متحد می‌شود و اکهارت در تبیین این قسمت از نظام الهیاتی خود نیز از مسئله زوجیت کمال بهره را می‌برد و نجات‌شناسی خود را مطرح می‌کند. بدین شکل که نفس، در قوس صعود، عنصر زنانه در هستی‌شناسی اکهارت است که باکره است و از طریق انقطاع کامل به همسری باریافته و با مبدأ خویش متحد می‌گردد. در ادامه به توضیح مطلب خواهیم پرداخت.

لازم به ذکر است که در این تحقیق لغت «soul» در آثار و موعظه‌های اکهارت، به «نفس» و لغت «spirit» به «روح» ترجمه شده است. اکهارت دو مرتبه برای نفس انسانی قائل است؛ یکی نفس غیرمخلوق و دیگری نفس مخلوق. منظور اکهارت از نفس غیرمخلوق همان «روح» بعد از رهایی در فلسفه نوافلاطونی است. مطابق فلسفه یونانی و دیدگاه نوافلاطونی، هنگامی که روح در قفس تن اسیر می‌شود و گرفتار وابستگی و تعلقات مادی می‌گردد، نفس نام می‌گیرد. همان نفس بعد از رهایی از تعلقات مادی هنگامی که دوباره به جایگاه حقیقی خود برمی‌گردد، مجدداً روح نامیده می‌شود. (انثاد ۵. رساله ۵، فصل ۹) اکهارت نیز بر اساس همین باور روح را قبل از تعلق به بدن و مادیات و بعد از انقطاع کامل، نفس غیرمخلوق یا روح غیرمخلوق می‌نامد و روح اسیرشده در عالم ماده را نفس مخلوق نام‌گذاری می‌کند. دقت به این نکته برای فهم آثار اکهارت اهمیت

ویژه‌ای دارد. نفس یا روح غیرمخلوق نامیرا و ابدی است و بعد از طی مراحل که در ادامه بیان خواهد شد، به درجه یگانگی با واحد می‌رسد.

۴-۱- نفس غیر مخلوق به مثابه همسر باکره

همانگونه که گذشت، از نظر اکهارت، «نفس» به مثابه عنصر زنانه است که استعداد انقطاع و در نتیجه اتحاد با تمام مراتب هستی را دارد. اکهارت این ویژگی را باکره بودن نفس می‌نامد. از طرف دیگر، نفس باید با اقنوم پدر در متولد کردن کلمه همراهی کند، از این جهت، ویژگی همسر بودن را نیز دارا خواهد بود. به طور خلاصه، نفس باید ابتدا باکره و پس از آن همسر باشد تا کلمه بتواند در آن متولد شود. چنین نفسی، که نفس غیرمخلوق یا همان نفس منقطع شده از زندان عالم ماده است، از دید اکهارت هم فاعل است و هم منفعل. همان‌طور که بیان شد، این مرتبه از نفس همان روح انسان است که در دیدگاه نوافلاطونی با عقل فعال متحد شده است. یگانگی نفس با کلمه و با عقل فعال، عامل این همانی صفات آنها با هم شده است. اکهارت در دو موعظه از موعظه‌های خود به داستان مریم و مارتا (انجیل لوقا، ۱۹۹۹، ۳۸/۱۰-۴۲) اشاره کرده و در ضمن شرح داستان، ویژگی‌های نفس غیرمخلوق مستعد برای تولد کلمه را بیان می‌کند. در این موعظه‌ها، نفس غیرمخلوق به مثابه «همسر باکره» است. او در یکی از این موعظه‌ها به تفسیر کل داستان و در دیگری به تفسیر جمله اول می‌پردازد. در موعظه اول اکهارت در ارتباط با داستان مریم و مارتا، با استفاده از ابزار تأویل، به باکره بودن نفس اشاره می‌شود. (Ibid, p 192-198) «مارتا» یا «مرتاه» به زبان آرامی-عبری به معنای باکره و همسر خانه‌دار است. او از این معنا استفاده کرده و نفسی را که دارای این ویژگی است، محل و مستعد تولد و ورود عیسی (ع) می‌داند. دیدگاه اکهارت در این زمینه شبیه دیدگاه فلسفه یونانی است. روح افلاطونی و عقل ارسطویی نیز باید از هر نقشی آزاد و خالی باشند تا قابلیت دریافت صورت را داشته باشند. در داستان مریم و مارتا، «کلمه» الهی در دژ یا قلعه‌ای وارد می‌شود که نفسی با ویژگی‌های باکرگی و همسر بودن پذیرای اوست. البته باکرگی مشخصه نفس انسانی است و این نفس در تمام انسان‌ها، اعم از زن و مرد یکسان می‌باشد. به همین دلیل است که عیسی (ع) در حالیکه اقنوم پسر نامیده شده و در حالت جسم زمینی، مرد است، آزاد و باکره نیز هست و در نفسی که آزاد و باکره است متولد می‌شود. (Sells, 1994, p.202) در واقع

باکره بودن وجه سلبی یا انفعالی و وارستگی است، و همسر بودن وجه ایجابی و مقام فعال بودن است و برای ثمردهی هم وجه سلبی هم ایجابی باید وجود داشته باشد. (Allen, 1997, p.352)

نفسی که در مقام همسری و باکرگی است، ثمردهی دائم و ابتهاج بی نهایت دارد. چنین نفسی اگر جایگاه خود را درک کند، هیچ رنجی را، ولو در شدیدترین و طولانی ترین سختی ها، تجربه نمی کند. جاودانگی همراه با تسلط بر آینده از ویژگی های این نفس است. به همین دلیل، این نفس از رنج دور است و در ابتهاج دائم به سر می برد و خداوند هر آنچه را که این نفس برای او و فقط به خاطر او تحمل می کند، برایش سبک و شیرین می کند.

۴-۲- باکریت نفس و انقطاع کامل

سیر نفس به سمت اتحاد با امر واحد، اصول و مراحل دارد و اکهارت در بسیاری از موعظه های خود به آن اشاره کرده است. آنچه در آثار اکهارت بیشتر تأکید شده، انقطاع یا وارستگی است که عامل تولد کلمه در نفس و سپس زمینه ساز وحدت با امر واحد است. وی می نویسد:

«وقتی موعظه می کنم، اول عادت دارم در مورد انقطاع صحبت کنم و بگویم ما باید از خودمان و از همه چیز رها شویم. دوم، می گویم ما باید به صورت خدا که خیر و بسط است، شکل بگیریم. سوم، می گویم که ما باید به شرافت عظیمی که خدا به نفس داده است، توجه داشته باشیم تا به طرز شگفت انگیزی با او متحد شویم. چهارم، من از خلوص طبیعت الهی و درخشش درون آن صحبت می کنم که وصف ناپذیر است. خدا یک کلمه است؛ یک کلمه ناگفته.» (Davies, 1994, p.161)

مفهوم «انقطاع» یا «وارستگی» یا «تبتل» در متافیزیک و اخلاق اکهارت به وضوح دیده می شود.^۱ همانگونه که آندرهیل بیان کرده، ویژگی اکهارت آن بود که انتزاعی ترین مفاهیم را همراه با اشتیاق شدید یک عاشق بیان می کند، حتی زمانی که به کسانی که استعداد محب الهی را دارند، آموزه خشک انقطاع تام از مخلوقات را توصیه می کند، می توان اشتیاق وی را برای تعمیق حیات معنوی مشاهده کرد. (آندرهیل، ۱۳۹۲، ص ۱۸۰-۱۸۱) انقطاع به معنای «قطع شدن» و بیانگر آزادی نفس نورانی از تعلق به مخلوقات جهان است. زهد مسیحی همیشه تأکید بر این دارد که انسان برای پیشرفت در زندگی معنوی باید وابستگی خود به عناصر دنیوی را کنار بگذارد، اما آنچه در نظرگاه

۱. ترجمه کلمه آلمانی geldzmbcit یا abegcsbeidcnbcit

اکهارت متمایز می‌باشد این است که انقطاع علاوه بر رهایی قلبی و عدم تعلق، انواع رهایی مانند رهایی ذهن از صور ذهنی برای دریافت صورت الهی، رهایی از اراده خود برای دریافت اراده الهی، رهایی از غایت، انقطاع از آگاهی، انقطاع از درد و رنج، انقطاع از دوست داشتن هر چیز جز ذات الهی و انقطاع از خود را نیز شامل می‌شود. (Ibid, p.146-152)

از دید اکهارت، مقام انقطاع همان مقام فقر است. دو نوع فقر وجود دارد: اول، فقر بیرونی است که فرد آن را برای عشق به عیسی مسیح انجام می‌دهند و خوب و بسیار ستودنی است، زیرا این کاری است که عیسی (ع) در زمانی که بر روی زمین بود انجام می‌داد و دوم، فقر درونی است که در آن فرد فقیر، کسی است که هیچ چیز نمی‌خواهد، چیزی نمی‌داند و هیچ چیز ندارد. (Ibid, p.236-242) یعنی اولاً اراده می‌کند تا فقط با اراده الهی کار کند، ثانیاً از هر معرفت و ادراکی رها می‌شود؛ آن چنان بکر بکر، که هیچ تصویری نباشد تا خدا در آن نفس فاعل شود و ثالثاً به مرتبه‌ای می‌رسد که آنقدر از خدا و تمام اعمالش آزاد است که اگر خدا بخواهد هر زمان بتواند در روح او عمل می‌کند. (Ibid, p 236-242)

اکهارت بعد از تشریح این سه مرحله و رسیدن به انقطاع تام به جایگاه حقیقی روح انسان و تولد و یگانگی با خدا می‌پردازد. در مقام فقر، نفس از اراده خود، اراده خدا و از همه کارهای خدا و حتی از خود خدا منقطع و آزاد است. به تعبیر سوزوکی، از دیدگاه اکهارت آخرین و بالاترین مرحله انقطاع انسان وقتی اتفاق می‌افتد که او برای خدا، خدا را ترک کند با این وجود، خداوند برای او به عنوان خداوند در ذاتش باقی می‌ماند. او نه چیزی به خدا اعطا می‌کند و نه چیزی از او کسب می‌کند؛ چرا که او و خداوند یک واحد می‌شوند. (سوزوکی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۱-۱۰۲) به گفته اکهارت روح در این عروج، چنان ثروت عظیمی دریافت می‌کند که خدا، با تمام آنچه به عنوان «خدا» دارد و با تمام کارهای الهی خود نمی‌تواند او را راضی کند، زیرا نتیجه این پیشرفت این است که روح و خدا یکی شود. سپس نفس همان چیزی است که قبلاً بوده، نه افزایش می‌یابد و نه کاهش، بلکه علتی غیرقابل حرکت است که همه چیز را به حرکت درمی‌آورد. (Ibid, p. 236-242)

باکریه و انقطاع با تمام مراحل که ذکر شد، هر نفس انسانی که به مرتبه انقطاع رسیده را قادر می‌سازد تا کلمه الهی را در خود متولد کند و سرشار از خداوند شود. اکهارت می‌گوید:

"بدان که عاری از همه مخلوقات بودن، همان پر از خدا بودن است و پر از مخلوقات بودن، عاری از خدا بودن است" (Walshe, 1992, p 121)

از دید او، انسان موجودی است که به واسطه نفس متعالی می‌تواند به واحدی که فوق تثلیث است، راه یافته و به مادون آن قانع نشود. وی با تاکید اعلام می‌کند نفس می‌خواهد به ذات بسیط، به برهوت خاموشی که هرگز کسی به آن نگاه نکرده، نه پدر، نه پسر و نه روح‌القدس، نفوذ کند. تمامی این عبارات و بسیاری دیگر تعابیر اکهارت، به آماده‌شدن نفس برای تولد کلمه در آن و رسیدن به مرتبه یگانگی با واحد تاکید می‌کند. ویژگی‌های نفس در این مرتبه، همان ویژگی‌های عنصر زنانه در هستی‌شناسی اکهارت است که عامل رسیدن نفس به مرتبه باکرگی و پس از آن، همسری می‌شود.

۱۵۹

پژشنامه ادیان

۴-۳- تولد کلمه در نفس و اتحاد با خدا

مفهوم «تولد» در مسیحیت، با آموزه «تجسم» مرتبط بوده و به تولد مسیح در فضا و زمان یا به‌طور کلی، به تولد پسر در تثلیث اشاره دارد. اکهارت با استفاده از این آموزه به دنبال اثبات استعداد نفس انسانی برای بازگشت به مبدأ اولیه و اتحاد با خداست. اکهارت بیان می‌کند تولد خدا در نفس، در واقع بیان کلام خدا در ذات نفس یا وجود انسان است و همه «کلمات» این ویژگی را دارند که «بیرون می‌روند» درحالی که «در درون باقی می‌مانند». (Davies, 1994, p 146-152) اکهارت بر این باور است که فقط کسانی که «در راه‌های خدا قدم می‌گذارند» می‌توانند این تولد را درک کنند و بقیه از آن محروم هستند و از طریق تولد، ما «مانند خدا» ساخته می‌شویم، تقدیس می‌شویم و در فضیلت تثبیت می‌شویم. (Ibid, p 25-27) برای تولد کلمه در نفس پس از انقطاع یا باکرگی، نفس باید به مقام همسری برسد تا باروری رخ دهد؛ باکرگی به‌تنهایی برای باروری کلمه الهی کافی نیست بلکه علاوه بر انقطاع تام، پذیرش همسری، برای نیل به این هدف نیز ضروری است و در این مرحله است که نکاح روحانی نفس با مبدأ خویش محقق می‌شود.

توضیح آنکه از نظر اکهارت، تجسد عیسی (ع) بیانگر این است که در طبیعت یا ذات انسان صورت خدا وجود دارد و انسان می‌تواند این ویژگی بالقوه را در قوس صعود بالفعل کرده و همان‌طور که عیسی (ع) صورت خدای پدر و پسر او شد، هر انسانی نیز پسر خدا و صورت او گردد؛ چراکه صورت خدا از ازل به صورت ذاتی در نفس انسان بالقوه موجود بوده است. (Ibid,)

172-173 p) برای این منظور و برای یگانگی نفس با واحد ابتدا باید کلمه در نفس متولد گردد یعنی نفس با کلمه یکی گردد. نفسی که کلمه در آن متولد شده و به مرتبه غیرمخلوق بودن رسیده، با کشف خود، در درجه متعالی به کشف خدا نائل می‌شود و در این کشف به کشف حقیقت مخلوقات نیز می‌رسد و آنها را در خود مندک می‌بیند؛ چراکه کلمه الهی که در پسر شکل شخصی به خود می‌گیرد، نقشه همه مخلوقات است. (Ibid, p.280) لذا چنین نفسی فقط اگر چه یک تصویر می‌بیند، اما در آن همه چیز را می‌بیند. (Ibid, p. 254) از طرف دیگر، اکهارت بر این باور است که با تولد کلمه در نفس، گویی چهره نفس به سمت خدا چرخیده و در هر چیزی که می‌نگرد، فقط خدا می‌بیند. (Ibid, p.263) همچنین از آنجا که کلمه در فرازمان در نفس متولد می‌شود، نفسی که کلمه و حقایق همه مخلوقات را در کلمه شهود می‌کند، شهودش ازلی و فرازمانی است. لذا همه موجودات گذشته و آینده در این شهود حضور دارند. ماهیت این کشف و شهود فرازمانی است. (Ibid, p.147) در نتیجه تولد کلمه در نفس تمامی نفس مانند عقل و اراده با نفس یکی می‌شوند و کلمه در همه آن‌ها متولد می‌شود و دیگر این عقل و اراده، عقل و اراده مرتبه مادون نیست بلکه عقل و اراده‌ای است که انقطاع یافته و عقل و اراده کلمه شده است. از دیگر نتایج تولد کلمه در نفس و اتحاد او با خدا احساس ابتهاج بی انتهای درونی است؛ ابتهاجی که با هیچ شعفی قابل مقایسه نیست. اکهارت می‌نویسد:

«از آنجا که نفس از زمان دور شده است، اگر از دنیا دور شده باشد، در آنجا نه درد وجود دارد و نه رنج. در واقع، حتی مصیبت نیز برای او در آنجا به شادی تبدیل می‌شود. اگر بخواهیم هر چیزی را که تا به حال در مورد لذت و شادی، سعادت و لذت تصور شده، با لذتی که متعلق به این تولد است، مقایسه کنیم، آنگاه همه چیز مانند هیچ خواهد بود. تولد سرشار از فیض است.» (Ibid, p 152)

بعد از یگانگی با کلمه یا اقنوم پسر، نفس باید از آن گذر کرده و به مرتبه یگانگی با واحد برسد. (Ibid, p.210-213) نفس در ابتدا تصویر الهی و نقشه همه مخلوقات است و هستی همه مخلوقات در آن مندک است اما در مرتبه اتحاد با امر واحد، نفس وجود خلق شده خود را از دست داده و نفس غیر مخلوق خود را می‌یابد. در نتیجه این شهود، به تعبیر اکهارت، از کثرت عبور کرده و غرق در دریای وحدت می‌شود، چراکه از تصویر ابدی خود که مجمع تمامی صور موجودات است عبور کرده و به ساحتی که خدا در آن در یگانگی سرشار است، نفوذ می‌کند. (Ibid, p 280)

۵ نتیجه‌گیری

مایستر اکهارت در نتیجه تعامل با جوامع بیگنی در رساله‌ها و مواعظ خود به کرات به مسئله جنسیت پرداخته و در مورد برابری یا تمایز دو جنس مرد و زن در گوهر وجود و استعدادها معنوی سخن گفته است. اگرچه برخی تعابیر او حاکی از امتیاز جنس مرد در استعدادهای معنوی است اما شواهدی را می‌توان به دست داد که دیدگاه او، همانگونه که در تعابیر بیشتری اظهار کرده، همسان‌انگاری دو جنس در جوهر نفسانی و کمالات مربوط به آن است. از جمله این شواهد، ساختار و نظام هستی‌شناختی اوست که با ابتدا بر اصل زوجیت، پیدایش و ظهور موجودات از امر واحد را زائیده و نتیجه تعامل و اتحاد در اصل فاعل و منفعل به تصویر می‌کشد. از نظر اکهارت غیر از امر واحد، هر آنچه به واسطه فاعلیت واحد پدیدار می‌شود، از وجهی عنصر زنانه است که در مقام انفعالی واقع شده و پذیرنده فعل واحد است. بنابراین، کلمه الهی یا اقنوم پسر، روح‌القدس، عقل و روح و نفس، بنا بر هستی‌شناسی اکهارت، همگی واجد عنصر زنانه با ویژگی باکریه هستند. او اقنوم پدر را با قوه مذکر نفس و اقنوم پسر را با قوه مؤنث هم‌رتبه می‌داند. با این حال، در سلسله مراتب وجود، هر مرتبه، هر آنچه مادون خود را پدید می‌آورد، نسبت به آن فاعل و عنصر مردانه است و هر چه تولد در آن رخ می‌دهد، عنصر زنانه است. در نتیجه، در درون تمام موجودات دو وجه زنانه و مردانه وجود دارد.

در روند رجوع هستی به امر واحد یا اصطلاحاً در قوس صعود نیز بحث زوجیت نقش کلیدی در تبیین‌های اکهارت ایفا می‌کند. نفس از دیدگاه او به مثابه همسر باکره است و استعداد تولد کلمه الهی در خود را دارد. این نفس مخلوق در نتیجه عمل انقطاع، به مرتبه غیر مخلوق و اتحاد با امر واحد می‌رسد که همان مقام همسری است. از این رو نفس با دو صفت باکریه و همسر بودن دارای دو حیثیت انفعالی و فاعلی است. نفس انسان با صفت همسری و باکره بودن با خدای پدر در مقام تولد کلمه همراه می‌شود تا کلمه در او متولد شود. در نتیجه این تولد، نفس، مرحله انقطاع را با تمام مراحلش پشت سر می‌گذارد تا جایی که در این سیر به مرتبه بساطت، وحدت، فرازمانی و فراجنسیتی می‌رسد و با واحد متحد می‌شود و این همان برهوت الهی است که کلام خاموش می‌شود و سکوت محض همه‌چیز را فرامی‌گیرد.

بر اساس دیدگاه‌های هستی‌شناختانه اکهارت می‌توان گفت جنسیت از نگاه او امری ثابت نیست و پویاست و زنانگی و مردانگی عناصری هستند که در همه افراد انسانی وجود دارد و دو عامل فعال

و منفعل در هستی و در نفس انسانی دارای نقشی چرخشی می‌باشند و بسته به موقعیت نقشی متفاوت را پذیرا می‌شوند و لذا از این جهت نمی‌توان امتیازی را برای مردانگی بر زنانگی در نظر گرفت.

منابع

۱. انجیل لوقا (کتاب مقدس)، ۱۹۹۹، ترجمه قدیم با حروف چینی جدید، چاپ دوم
۲. آندرهیل، اولین، ۱۳۹۲، عارفان مسیحی، ترجمه حمید محمودیان و احمدرضا مؤیدی، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب
۳. اتو، رودلف، عرفان شرق و غرب، ۱۴۰۰، ترجمه انشاء الله رحمتی، چ ۲، تهران نشر سوفیا
۴. توران، امداد، ۱۳۹۰، حقیقت محمدیه و عیسی مسیح، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب
۵. سوزوکی، دایستز دیتارو، عرفان مسیحی و بودائی، ۱۳۸۵، ترجمه عذرا اسماعیلی، تهران، نشر مثلث
۶. فلوپتین، ۱۳۹۰، دوره آثار فلوپتین «تاسوعات»، جلد ۲، مترجم محمدحسن لطفی، انتشارات خوارزمی
۷. کاکائی، قاسم، ۱۳۹۳، وحدت وجود به روایت ابن عربی و مایستر اکهارت، چ ۶، تهران، نشر

هرمس

8. Allen, P, 1997, *The concept of woman* (Vol. 2, No. 1-2). Wm. B. Eerdmans Publishing.
9. Colledge Edmund and McGinn Bernard, 1981, *Meister Eckhart, The Essential Sermons, Commentaries, Treatises, and Defense*, New York: Paulist Press.
10. Davis, Oliver, 1994, *Meister Eckhart: Selected Writings*, London, Penguin Books
11. Fox, Matthew, 2014, *Meister Eckhart: A Mystic-Warrior for Our Times*, New World Library
12. Hollywood, Amy, 1991, *The soul as Virgin Wife Mechthild of Magdeburg, Marguerite Porete, and Meister Eckhart*, Ph. D.-University of Chicago
13. McGinn, Bernard, 1986, *Meister Eckhart: Teacher and Preacher*, New York: Paulist Press
14. McGinn, Bernard, 1997, *Meister Eckhart and the Beguine Mystics*. Bloomsbury Publishing.
15. Sells, Michael A, 1994, *Mystical Languages of Unsayng*. University of Chicago Press
16. Washe, M. Oc, 1992, *Meister Eckhart: Sermons And Treatises*, vol III, USA: Element LTD.